



دکتر پرویز رجبی

اسناد ادب دوره اشکانی

با مرگ ناگهانی اسکندر در سال ۳۳۳ پیش از میلاد و افتادن سرنوشت ایران به دست سلوکوس طبیعی بود که ساختار فرهنگی ایران نیز در همه زمینه‌ها دستخوش تحولاتی بزرگ و ژرف شود. ایران در این روزگار نه تنها از شکستی که خورده بود گرفتار هنجارهایی تازه شده بود، بلکه با تأسیس امپراتوری جدیدی که از مقدونیه تا سندرا در برمی گرفت و مرکز آن در سوریه بود توان طبیعی جهت‌یابی خود را از دست داده بود. در حقیقت اندام و نهاد کهن ایرانی به دست جوان خنمی افتاده بود که تنها می‌توانست بازآورد (۱).

اینک قلات بزرگ ایران برای سده‌های متمادی چهارراه رویدادهای هنری بود و نگهبانان دروازه‌های فرهنگی خوری، باختری و شمالی کشور بیشتر شرایط افنیمی بودند و با فشاری‌های تند، قومی، نامرکزینی با خصلت دیکته‌کننده و هسهانگ سازنده، به هنگام خواندن تاریخ سیاسی اشکانیان و پس از فراغت از آن، همواره در این اندیشه‌ایم که به راستی کسانی که به نام اشک نزدیک به پنج سده بر ایران فرمان راندند و با مردمی که این فرمانروایی را حدود پنج قرن تجربه کردند، در سایه آن زیستند، آن را پذیرفتند و یا با آن به کنار آمدند در چه فرهنگی برخوردار بودند و مظاهر مدنی آن‌ها کدام‌ها بوده‌اند؟ گاهی به گونه‌ای تحقیق‌آمیز اساسی می‌کنیم که امروز اطلاعات مادر یاره جنایتکاری معاصر و یا مخترعی بسیار کوچک به مراتب بیشتر است از آن چه دربارهٔ ۴۷۰ سال تاریخ پرهیاهومی داریم. مردم هزار سال بعد هم از این جنایتکار و مخترع معاصر ما بیشتر خواهند دانست تا آن تاریخ ۴۷۰ ساله ازیر، مامی نویسیم و چاپ می‌کنیم.

با این همه هنگامی که تاریخ اکنون دوره اشکانی را زیر و روی می‌کنیم به نشانه‌های کسرتگی برمی‌خوریم که حکایت از پدید آمدن نوعی از ادب حماسی در این روزگار نیازمند به قهرمانی دارد. کسرتنگ از این نظر که از این ادب حماسی لابد موزون، جز عطر و بویی پرگنده در حاشیه، سند مستقل روشنی بر جوی نشانده است. متلاً در از مستان به پاره‌هایی از سرودهای ایزدی کهن به نام واهگن (۲) برمی‌خوریم که نشان از بهرام ایرانی دارد. ۱۵۰۰ واژه فارسی در زبان ارمنی یادگار دوره رخت بهرام و فرهنگ ایرانی به ادب ارمنی است (۳). از مجموعه نشانه‌های موجود چنین بر می‌آید که شاهان اشکانی علاوه بر پارسی به زبان یونانی (۴) و حتی گاهی به لاتینی (۵) سخن می‌گفته‌اند و یا با این زبان‌ها آشنا بوده‌اند (۶). در یاری و تین (اشک هفدهم) را سرزنش می‌کردند که مصاحبان از فقط یونانیان تشکیل می‌دهند (۷). رعیت بین‌النهرینی اشکانیان



که نام کامل شاه بر روی سکه نوشته می‌شود، برای نمونه، (Mhrdāt Mhrdāt) مهرداد شاه، یا (rtrw MLK) اردوان شاه اردوان پنجم، و بر روی سکه مسی بلاش سوم عنوان کامل شاه آمده است: (rsk wlgay MLKYN MLK) (ارشک بلاش شاهنشاه). همین نوشته بر نیم‌تنه کوچکی که گیرشمن پیدا کرده است نیز دیده می‌شود. دیگر نوشته‌های برجای مانده از دوره اشکانی عبارت‌اند از: (۱۸).
نشته بارانی از سال ۱۵۰-۱۵۱ میلادی بر ران تندیس برنزی هرکول، که در سال ۱۹۸۴ از عراق به دست آمده است، این نوشته پارتی به شدت آسیب دیده است از بلاش چهارم است متن یونانی را نیز دو کنار دارد. بلاش این تندیس را پس از پیروزی بر سهرناذ به معبد آپولون هدیه کرده است (۱۹).
نشته شش سفتری گورسنگ خوانسگ، سافراب شوش، که در سال ۲۱۵ میلادی به دستور اردوان پنجم (۲۰) تهیه شده است (۲۱).

در کنار زبان مادری خود و زبان‌های پارتی و یونانی و گاهی لاتینی، با لهجه‌هایی از زبان آرامی نیز آشنا بودند. زبان آرامی که از زمان هخامنشیان در دستگاه‌های دیوانی دربار ایران نقش تعیین‌کننده‌ای داشت، در دوره اشکانی وارد مرحله بزرگ و نوینی از نقش خود در فرهنگ دیوانی ایران شد. علاوه بر وجود پدیده‌های واژش، می‌توان گفت که زبان آرامی نقشی رسمی یافته بوده است (۸) و پیداست که این حالت سبب رخنه‌ورزی‌هایی از آرامی به زبان ایرانی می‌شد (۹). البته در دوره اشکانی واژه‌های زیادی نیز از پارتی به زبان‌های سامی بین‌النهرین و بیرون سور به راه یافته است (۱۰).

ظاهر ادب حماسی ایران باستان در دوره اشکانی به فصل پختگی خود رسیده بوده است. شاید اگر این ادب در دوره هخامنشی فصل پختگی خود را تجربه کرده بود، ساسانیان هرگز نمی‌توانستند با همه خود با آن مبارزه کنند و به آن آسیب بزنند. ساسانیان با اشکانیان رفتاری داشتند که گویی بایک فرمانروایی بیگانه طرف بوده‌اند، می‌خودنست که حتی در شاهنامه فردوسی نشانه‌ای قابل ذکر از فرمانروایی طولانی اشکانیان برجای نمانده است. در بین کتاب فرمانروایی دارا تقریباً بدون واسطه به اشکانیان رسیده است و همان‌گونه که بالا تر اشاره کردیم تنها گوردز است که به زحمت از صفای ساسانیان عبور کرده است.

در زمینه ادب دینی نیز مستقیماً اثری از دوره اشکانی نداریم، اما گمانی نداریم نخواهد بود اگر آیشخور بسیاری از یادگارهای ادبی ساسانی را در ادب اشکانی بدستیم. به ویژه متن‌های حماسی و نوشته‌های زروانی و یا متن‌هایی که تمایلات زروانی دارند. محفل فرهنگی اشکانیان بیشتر از هر دوره‌ای می‌تواند آغوش بازی برای آرش کمانگیر داشته باشد. خط مرزی شمال شرقی ایران نیز در روزگار اشکانیان بیشتر از هر روزگار گذشته‌ای مطرح بوده است. به من ترتیب تیریش و داستان حماد. مانند نبرد تشر و آپرش، به پیکر دواسب سیاه و سفید و زشت و زیبا. در پهنه آسمان نیز می‌تواند از سرچشمه برداشت‌ها و جهان‌نگری‌های قوم سوزگار اشکانی پوشیده باشد.

از دوره طولانی اشکانی چیزی جز چند نوشته واقعاً نجیب به خط‌های آرامی (۱۱) و یونانی، چیزی برجای نمانده است. این نوشته‌ها بیشتر از نسا و به صورت سفال‌نشته هستند (۱۲)، که اغلب مربوط هستند به تحویل شراب از ۱۰۰ تا ۲۹۰ پیش از میلاد (بیشتر ۵۷۷ تا ۶۶ پیش از میلاد). هنوز درباره آرامی یا پارتی بودن این نوشته‌ها تردیدهایی وجود دارد. هنینگ با تکیه بر شواهدی گمان می‌کند که این نوشته‌ها به هر دو واژه هستند (۱۳). از اورامان در کردستان نیز همراه دو نوشته یونانی سه جرم نشته به دست آمده است که ظاهر آن‌ها پنجاق‌هایی هستند مربوط به فروش دو ساگستان در جنوب کردستان و از ۲۷۲ و ۸۷۷ پیش از میلاد (۱۴) و امروز در موزه بریتانیا نگهداری می‌شوند. (۱۵) دو پنجاق یونانی از سال‌های ۸۸.۸۷ (با ترجمه ظاهراً پارسی یکی از متن‌های یونانی در پشت پنجاق) و پنجاق سوم ظاهراً به زبان و خط پارتی (۱۶) که شبیه خط سفال‌نشته‌های ساسان است (۱۷). در این سند نام‌های فروشنده و خریدار آمده است. بهای زمین ۵۲ در هم است. معامله در حضور شهود (با ذکر نام) و با ادای سوگند انجام گرفته است. در سند به مالک با عنوان «بوم خواتای» (خداوند زمین) صاحب زمین اشاره شده است. این سند گران بها حکایت از آن دارد که در زمان اشکانیان سند مالکیت وجود داشته است.

تقریباً از زمان پنجاق‌های اورامان خط پارتی نیز برای نخستین بار بر روی سکه‌های اشکانیان ظاهر می‌شود. البته با حروف آغازین نام پادشاهان مربوط. برای نمونه، W برای wlgay (= بلاش). از اوایل نیمه دوم سده دوم میلادی است



سنگ نبشته‌های کال جنگال (۲۲) و لاج مزار (۲۳) ظاهر از اواخر دوره اشکانی (نیمه نخست سده سوم میلادی) در جنوب و جنوب شرقی ییرجند، که هنوز درست خوانده نشده‌اند (۲۴).

وسر انجام سفال نبشته‌های کوچک به دست آمده از دورا اروپوس، که فهرستی است از نام اختصاص والقب و مربوط به زمانی که این شهر مرزی در اختیار اشکانیان بوده است (۲۵).

به این ترتیب پیداست هنگامی که یادگار مکتوب قومی برای هر قرن از ۴۷۰ سال فرمانروایی حدود یک سطر آشفته و مبهم باشد، که به زحمت می‌توان آن را خواند و تفسیر و تعبیر کرده برداشتی هم از زبان آن قوم نمی‌توان داشت. فاضلان زبان پارسی را آمیخته‌ای از زبان‌های سکایی و مادی دانسته‌اند (۲۶) و بر مشکلات ما افزوده‌اند! چون ما از این دو زبان چیزی نمی‌دانیم که بتوانیم برداشتی از آمیخته آن‌ها داشته باشیم. اما اگر خیال پردازی‌های فاضلان را به کنار بگذاریم، می‌توانیم این زبان را خراسانی کهن بنامیم، که امروز با خراسانی نو به ما رسیده است. پیداست که در ساختار این خراسانی، خواه کهن و خواه نو، زبان‌های سکایی و مادی پیرامون خراسان هم نقشی تعیین کننده داشته‌اند. زبان اشکانی و پایه عبارت بهتر لهجه اشکانی همان شاخه شمال غربی (۲۷) زبان فارسی میانه یا زبان پهلوی است. جالب این که زبان پهلوی (پهلوانی) نام خود را نیز از پارت‌ها (پهلوها) دارد. از روزگار رونق ادب مکتوب، با رونق خط پهلوی واژه پارت (۲۸) نیز از زبان فارسی رخت برپسته است و امروز هنگامی که واژه پهلوی را بر زبان می‌رانیم منظورمان پارسی نیز هست. پهلوی راه‌خواه اشکانی و خواه ساسانی، با تفاوت‌هایی به خط برگرفته از خط آرامی می‌نویسیم (۲۹) که خطی بسیار نارسا و الکن است (۳۰).

در این جایباری دیگر باید به این نکته بسیار مهم اشاره کنیم که مادیکر، با وجود زبان‌ها و یا لهجه‌های پارسی، سغدی، خوارزمی و سکایی و غیره، نمی‌توانیم زبان‌ها و لهجه‌های فارسی میانه را به طور عام پهلوی بنامیم و بهتر است که از اصطلاح پهلوی تنها برای زبان یا لهجه پارسی استفاده کنیم (۳۱). برخی خواسته‌اند با تکیه بر نوشته‌های یونانی برجای مانده رواج زبان یونانی در دوره اشکانی را به اثبات برسانند، اما چنین کوششی همان قدر بیهوده است که بخوانیم از رواج زبان غربی در دوره‌های بنی امیه و بنی عباس سخنی به میان آوریم.

هیچ دوره تاریخ ایران از نظر اسناد مکتوب به فقر دوره اشکانی نیست. خود این خیر بخشی از تاریخ فرهنگ در زمان اشکانیان است. البته نه به این معنا که اشکانیان کم فرهنگ بوده‌اند، بلکه به این معنا که اشکانیان میلی به نوشتن نداشته‌اند! شکفت انگیز است که خانم یویس (۳۲)، تقریباً با پذیرفتن گزارشی عجیب پلوتارک که که آنان هومر را همه می‌خوانند و کودکان پارسی و شوشی... تراژدی‌های سوفوکلس و اوریپد را از بر کرده و می‌سرایند، می‌نویسد، که در شهرهای یونانی شهرهای جدید سلوکی (کوچک تر که در پیرامون یادگان‌های دانشی نظامی ساخته شده بودند، زبان رسمی همیشگی یونانی بود و ایرانیان به گونه‌ای جدی به یاد گرفتن زبان یونانی می‌پرداختند (۳۳)!

این گونه از برداشت‌های بیش از اندازه آزاد و گجج کننده، در قلمروی که

آکنده از ابهام است، تنها بر دشواری پژوهش می‌افزایند. اگر مردم ایران ما زبان یونانی آشنا می‌بودند، امروز ذخیره ما از این زبان به چند واژه اقتصادی، مانند درهم (در اصله) دینار (دینار یوس) و سیم (تقره) و نام برخی از سنگ‌های گران بها، مانند الماس و زمرد و مروارید و یاقوت محدود نمی‌شد. شاید در مقام غیبت اشاره به این نکته سودمند باشد که اروپاییان که حتی یک دقیقه زیر سلطه یونانیان نبوده‌اند، بدون استفاده از صدها واژه یونانی بسیار فقیر می‌بودند و امروز زبان علمی اروپا بدون زبان یونانی بسیار الکن می‌بود.

روی هم رفته، بر دهم حضور طولانی یونانیان در ایران پس از اسکندر، آگاهی ما از شیوه ارتباط ایرانیان با یونانیان بیشتر از ناچیز است. آیا حدود ۲۰۰ سال ارتباط مستمر با یونانیان تنها به کمک مترجم انجام می‌گرفته است؟ در گزارش فرمانروایی ارداول نوشیم که که پس از کشته شدن کراسوس به دست سورن سر کراسوس را در حین نمایش نمایشنامه‌ای از اوریپد در حضور شاه ایران بر سر نیزه کردند. حتماً زمان اجرای این نمایشنامه بسیار سوال برانگیز است. در صورتی که این نمایشنامه ترجمه شده بوده باشد، به آن می‌توان در بخش فرهنگ و ادب دوره اشکانی بهای زیادی داد. اجرای نمایش به زبان اصلی هم می‌تواند از اهمیت زیادی برخوردار باشد، که یادآور نقش زبان فرانسه در دوره پایانی فرمانروایی ترارها در دربار روسیه است. اگر بلندپایگان ایرانی با زبان یونانی آشنایی داشته‌اند، این آشنایی پای مترجمان و آموزگاران رسمی و غیر رسمی را نیز به میان می‌کشد (۳۴).

بازی در زمینه هنر نیز فرهنگ ایرانی نتوانست عناصر زیادی از هنر یونانی را هضم کند و با همه تیزی که در معماری هخامنشی و اشکانی به یونانیان بود، فرهنگ ایرانی جز مثلاً به ندوت سرستون کورینتی، مانند سرستون دو ستون برجای مانده در خورح و چند عنصر دیگر گون شده دیگر چیز زیادی از فرهنگ هنری یونانیان را نپذیرفت. پیکر تراشی ایرانی، خوب یا بد، حاصل همین کمبود رغبت به هنر بیگانه و ناسازگاری فرهنگ ایرانی بود. سلوک که در فرهنگ معماری هم حتی برای استفاده شخصی خود نتوانستند در ایران همان کاری را بکنند که یادگارها و نشانه‌های آن هنوز در آسیای صغیر و آسیای مقدم به چشم می‌خورد. نباید چنین انگاشت که بنایی و آغی تأتری از سلوکیه رالیونانیان و یا توفان حوادث از بیخ و بن تراشیده‌اند، که اگر ایرانیان حوصله انجام چنین کاری را هم می‌داشته‌اند، پای بخشی فرهنگی به میان کشیده می‌شد!

در حال حاضر همه چیز حاکی از آن است که ایرانیان تنها از اسکندریان شکست خورده بودند، اما هرگز به سبب دلسردی از فرهنگ خود روی تافته بودند. اسکندر ایران را شکست داده بود، اما خود حتی از لباس پارسی شکست خورده بود! به قول گوتشمید (۳۵) در درگاه اسکندر هیچ چاپلوسی مقبول تر از آن نبود که کسی با لباس پارسی به حضور او برسد و به زبان فارسی شسته‌بسته‌ای سخن بگوید. به گمان هیچ سرداری به اندازه اسکندر به فرهنگ نیاکان خود پشت نکرده است. بزرگ‌ترین انگیزه این دگرگونی تنها می‌تواند از بهت زدگی بزرگ او در برخورد با فرهنگ ایرانی ناشی شده باشد!

دیوار بلندی که در ایران میان فرمانبران و فرمانروایان وجود داشت در زمان اسکندر هرگز فرو نریخت و اسکندر شیفته خود و قدرت بیشتر دلپسته آن



شد که بر بلندپایگان و سرداران پیرامون خود که امکان چاپنوسی مستقیم را داشتند فرمان برانند تا بر مردمی که او بایر نامه آمیختن آنان و فرهنگ آنان با مردم مقدونیه و فرهنگ یونانی راهی دور و دراز را پشت سر نهاده بود، بنابراین در زمان اسکندر و جانشینان او، برخلاف آرمان‌های نخستین، هرگز اقدامی جدی برای دگرگون کردن فرهنگ ایرانیان انجام نگرفت. بلکه حضور اسکندریان در ایران سبب دل‌بستگی هر چه بیشتر ایرانیان به فرهنگ ملی شد. نقطه در این میان افسوس که به سبب نبود ادب مکتوب ایرانیان نتوانستند جز حماسه‌ها و عاشقانه‌های شفاهی چیز چندانی از خود به یادگار بگذارند. اما تنها شاهنامه فردوسی کفایت می‌کند که ما امروز با محافل ادبی و فرهنگی و دبستگی‌های ادبی مردم روزگار اشکانیان آشنا شویم. گویا فردوسی خود نیز اشکانی بوده است!

شاید در این روزگار صحفه نبرد فرهنگی ایرانیان با اسکندریان را هیچ بدیده‌ی مدنی نتواند به اندازه میدان بسیار کوچک و یکی دو سانتی متر مربعی سکه‌های اشکانی به نمایش بگذارد. در این میدان کوچک تنها خط یونانی است که به سبب بی‌رونقی خط اشکانی نقشی چیره دارد. در سکه‌ها در حالی که نقش‌ها همه اشکانی هستند و تقریباً شباهتی به پدیده‌های یونانی ندارند، حرف اول را اغلب آتش و آتشدان می‌زند و لباس ایرانی و باشلق هخامنشی، اصرار بر حفظ خط آرامی که گستر از خط یونانی جواب زبان فارسی را می‌داد نیز نشانه‌ای دیگر از این نبرد است. در سکه‌اشک اول نبرد فرهنگی کاملاً مشخص است. سکه به تقلید از سکه‌های یونانی است، اما در این جا نیز اندازی با جامه دشت نوردان با کماتی در دست که بر کرسی نشسته است جای آپولون را که

معمولاً در سکه‌های یونانی در پشت یک سپهر می‌نشیند گرفته است (۳۶). اشکانیان که تیراندازان ماهری بودند علاقه‌ای به سپر نداشتند.

این که مهرداد اول پس از گشودن بابل و گستراندن قلمرو شاهنشاهی در روی سکه‌های خود، خود را دوستدار یونانیان می‌خواند، تنها می‌تواند ناشی از انگیزه‌های سیاسی باشد. رواج سکه در این دوره امکان نوعی ارتباط فوری و بدون واسطه را میان کسانی که می‌توانستند با سکه سر و کار داشته باشند و معمولاً از مردم مؤثر جامعه بودند فراهم آورده بود. نکته‌ای را که به هنگام پرداختن به سکه‌ها و تقلید آن‌ها از سکه‌های یونانی نباید از یاد برد، نقش بسیار ناچیز سکه در زمان هخامنشیان است و میراث ناچیزی که در این زمینه به اشکانیان رسیده بود. ورود واژه‌های درهم و دینار و سیم به زبان فارسی نیز به سبب رونق ناگهانی سکه در دوره سلوکیه و اشکانی بوده است.

طبیعی است که مابیه هنگام پرداختن به فرهنگ اشکانی در تصورات نخستین خود می‌گوئیم تا به کمک هر آن‌چه که از فرهنگ و مدنیت هخامنشیان به دست آورده‌ایم چشم اندازی را برای خود ترسیم کنیم. اما دیری نمی‌گذرد که احساس می‌کنیم، که باینکه چیزی از مظاهر فرهنگی و مدنی نمی‌دانیم، در دوره اشکانی فاصله زیادی از دوره هخامنشی گرفته‌ایم (۳۷).

فضاوت درباره فرهنگ و ادب دوره اشکانی، به سبب نبود ادب مکتوب، حتی دشوارتر از دوره هخامنشی است، که با سنگ‌نیشته بیستون و دیگر سنگ‌نیشته‌های فارسی باستان کهن‌ترین نوشته‌های ایرانی را در اختیار می‌گذارد. این واقعیت که مابدون حلقه‌ی رابط دوره اشکانی هرگز نمی‌توانستیم به جهان پرشکوه و پر مشغله اساطیر ایران پیش از اشکانیان، هخامنشیان، دوره هند و ایرانی و سرانجام آریایی راه یابیم، در راه پیش روی ما قرار می‌دهد. از میان رفتن ادب مکتوب و یا نبود ادب مکتوب و به جای آن رونق ادب شفاهی، در راه نخست با همه کوشش‌هایی که شده است تاکنون ناکام مانده‌ایم، اما راه دوم که تا روز حاضر گشوده است، جواب می‌دهد (۳۸).

این راهم نباید فراموش کرد که در حمله اسکندر به ایران، در سرزمینی که به روایت شفاهی بیشتر ارجح می‌نهاد تا مطلقاً کتبی، بسیاری از کتب‌های زنده تک نسخه‌ای دینی و مدنی یا از دم تیغ گذشته بودند و یا زیر و بار نبرد تریوخ با خودش جان باخته بودند. ریخته شدن خون کتاب‌های زنده را در حقیقت باید نخستین فاجعه کتاب در ایران دانست! آگهی‌شنگی و شتابور بودن داستان پیشدادیان و کیانیان برجای مانده در خیابان، آرزو، دلاوری، شکست، خون‌جواهری، حماسه و سرانجام عشق نشان می‌دهد که در این فاجعه بسیاری از خاطرات ایرانیان قتل عام شده‌اند و خون بسیاری از حضرات ریخته شده است.

بسیاری از ایران‌شناسان، بی‌آنکه تکیه‌گاه استواری داشته باشند، در مجموع آگاهی‌های خود چنین برداشت می‌کنند که داستان‌های حماسی در زمان اشکانیان شکل گرفته‌اند. من با توجه به عناصر کهن این داستان‌ها بر این باورم که داستان‌های حماسی و بسیاری از عناصر اساطیری ماکهن‌تر از اشکانیان هستند و تقریباً همه اسطوره‌ها ریشه در سیاهی‌های تاریخ و دور، آریایی و دوره مشترک هند و ایرانی دارند، تنها انتقال شفاهی حماسه‌ها و اسطوره‌ها آن‌ها را از صافی ۴۷۰ ساله دوره اشکانیان گذرانده است.

به سخن دیگر نقش اشکانیان در حماسه‌ها و افسانه‌ها بسیار بارز است. اینک نکته مهم این است که کدام باور نیرومند ملی مادبی و فرهنگی پستوانه این همه شیفتگی بوده است. همان‌گونه که اشاره شد، این کیومرث‌ها و جمشیدها و فریدون‌ها که مابوده‌اند و پاکدینانی که فرورشان در فرودین



پشت ستوده می شود، چه اثر پادماندنی شگرفی در زندگی مردمان هزاره های گمنامه داشته اند، که مردم آنان را عاشقانه برگرده دل کشیده اند؟ این هفت کشور روی زمین کدام ها و در کجاها بوده اند؟ هر کدام از هزاره ها و زمانه های گمشده روزگاران از یاد رفته، درباره پیشدادیان و کیانیان و ورمجگرد چه می دانست و از آن چه برداشتی داشته است؟ ورمجگرد همه روزگارها مانند هم بوده اند، یاد هر روزگاری چیزی از صفحه دل افتاده است؟ آیا انتقال سینه به سینه، گاهی بی سینه مانده و قهر مانی برای همیشه به خاموشی ابدی پیوسته است؟ و کدام دلستگی ژرف سبب پناهی و این همه یونایی اسطوره ها در ادب شفاهی شده، که فردوسی برانگیخته و شایسته، در واپسین دم، آنان جا که توان داشت، سرانجام هر آن چه را که به امانت گرفته بود، به ثبت تاریخی تاریخ سپرد؟

ایا مردم روزگار هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان فکر می کرده اند که کیومرث وجودی افسانه ای است...؟ از هیچ کجای شاهنامه بر نمی آید، که فردوسی با بازی اندک پایه میدان گذاشته باشد. او چنین پنداشته، که کیومرث ها بالاخره در جایی از تاریخ با تاریخ در پیوندند و برای زنده کردن ایرتی، همه غبارها را بر گرفته و زنگارها را زوده و امانت گذشتگان را به در رخساری، به ایندگان سپرده است.

بنابر این نمی توان، به سبب نبودن مکتوب، از ادب شفاهی بسیار بیرونق اشکانیان غافل ماند و سهم شاعران و رامتگران دوره اشکانی را در تاریخ ادب ایران نادیده گرفت. این ادب شفاهی است که پانیاژ به شعر برای یادسپاری آسان تر سبب شکوفایی شعر ایرانی شده است. امروز هم در ایران کم نیستند می سوادانی که شعرهای هفتصدساله و پیشرو را زیر دزدان، پدیده ای که در کمتر کجایی از جهان دیده می شود. گات های ناثوشته زرتشت را همین دوره سینه به سینه کرده است و تصنیف اوستای متأخر، مانند بخت ها و نابدیاد (۳۹) نیز در همین دوره با تکیه بر میراثی کهن انجام گرفته است، که سرانجام شاید از اواخر این دوره و در طول دوره ساسانی صورت مکتوب یافته است.

با جنگ پنهان ساسانیان با مسیحیت، به ملاحظه کتاب مقدس آن ها بود که ساسانیان برای بستن زبان مخالفان خود ناگزیر از داشتن برابری مدون برای نورات و انجیل شدند. البته بنا بر روایت (۴۰) به فرمان بلاش (از حدود ۵ تا ۷۷ میلادی) پاره های پراننده مکتوب و شفاهی تمام اوستا را با دقت هر چه تمام تر جمع آوری کرده اند و با این که صحت این گزارش خیر قابل کنترل است، بر روزنگاران به تاریخ اوستا، بلاش را گردآورنده اوستا معرفی کرده اند. به این ترتیب با کمی تساهل و تسامح می توان به هنگام پرداختن به ادب دوره اشکانی به تدوین نخستین اوستا نیز اشاره کرد (۴۱).

با این همه می توان بیشترین بخش ذخیره روایی، اساطیری و حماسی پشت ها را از آن ادب دوره اشکانی به شمار آورد. یادست کم می توان تدوین شفاهی خطرات ایرانیان از هزاره های گذشته را متعلق به دوره دانست. یکی از دلایل پراختیار این برداشت نفاوینی است که در میان زبان گات ها، سنگ نبشته های فارسی باستان و اوستای متأخر وجود دارد. البته متوجه هستیم

که زبان های گات ها (اوستایی) و فارسی باستان از اصل باهم متفاوت هستند و در روزگاری دور فاصله اندکی از یکدیگر گرفته اند.

باید به یک نکته دیگر نیز توجه داشت که در این ادب به اصطلاح رها و آزاد، حس و جو برای یافتن نشانه ای از ادب هلنی راه چندان بی جایی نخواهد برد. آن دسته از پژوهشگران شیفته فرهنگ یونانی، با همه نیازی که به مقایسه داریم، گاهی بی جهت می گویند مثلاً رسم و هر کونس را با یکدیگر مقایسه کنند. اینان هنگامی که در جستارهای خود همانندی هایی میان شخصیت های اساطیری ایرانی و یونانی می یابند گاهی فراموش می کنند که به نفس دوره آریایی در وجود پدیده های همانند بازگردند.

علاوه بر این عناصر بسیاری از روایت ها و شخصیت های اساطیری عناصری هستند که به کار همه مردم روزگار، ان باستانی می آیند و می توانند مستقل از قلمروی دیگر، هماهنگ با نیازهای قومی و بومی، پدید آیند و رشد کنند. در روایت ها و افسانه های مردم باستانی گاهی می توان در دو نقطه دور از یکدیگر به روایت ها و افسانه هایی برخورد که بدون داشتن کوچک ترین پیوندی با یکدیگر به طور غافل گیر کننده ای، همانند هستند.

در پایان این بحث به این نکته نیز باید اشاره کرد که داستان های یادگار زوریان (۴۲)، ویس و رامین (۴۳) و بیژن و منیژه، که حتماً آبشخوری اشکانی دارند، گرمی و رونق بازار افسانه ها و روایت های عاشقانه و حماسی را در دوره اشکانی فاش می کنند. از این که جای بسیاری از شخصیت های شاهنامه فردوسی مانند رستم و دیگر نامداران سیستان در اوستا، که در برگیرنده صدها شخصیت روایی و افسانه ای کوچک و بزرگ ایران باستان است، خالی است، با همین آگاهی هایی که تا به امروز یافته ایم، می توانیم اطمینان داشته باشیم که شکل گیری نهایی شخصیت رستم بل بزرگ ایران در زمان اشکانیان بوده است (۴۴).

از رستم در درخت آسوریک (بند ۴۱) که از دوره اشکانی است یاد شده است (۴۵). البته در این جا باید توجه داشت که به سبب نبود حماسه در فرهنگ سامی اشکانیان چیزی حماسی از آن ها نگرفته اند. در عوض قوم های سامی از دیرباز در انواع داستان های خیالی و همچنین در اندر زهای کوتاه دست داشتند و در رخت این گونه از ادب سامی به ادب اشکانی نمی توان تردید کرد. بحث و گفت و گو بر سر اعتبار جایگاه حضور از نمونه های قابل ذکری است که از ادب اشکانی بر جای مانده است.

در درخت آسوریک بزی با درختی آوامی، بر سر جایگاه مقام خود با یک دیگر مناظره می کنند. این شیوه در ادب متاخر سوری رواجی بسیار دارد (۴۶) و پیداست که اشکانیان شیوه شعرهای مناظره ای خود بر سر مقام را از سوری ها اقتباس کرده اند. فقط نمی دانیم که این اقتباس به طور مستقیم انجام پذیرفته است یا از طریق مادها و یارس ها (۴۷). در درخت آسوریک (بند ۵۱) نیز بیروز به درخت می گوید، که او پیش از طرف خود سخن زین خود را نهاده است، درست مانند کسی که پیش گراز مروارید افشانند. ظاهر آضرب المثل نهفته در این شعر در زمان اشکانیان به فلسطین هم راه یافته است، که بر زبان عیسی نیز

جاری شده است. در انجیل متی (۴۸) می‌خوانیم:

های ریاکاران! چوب را از چشم خود بیرون کن، آن‌گاه نیک خواهی دید، تاخس را از چشم برادرت در آوی. آنچه را که مقدس است به سنگان ندهید، و نه مروارید را پیش گرازان اندازید. مباد آن‌ها را یامال کند و کشته شما را بدرند.

چون مروارید (پارتی: مارگاریت) در ایران سهیل رهاخته رهایی یافته است و در پیوند با مسأله‌ای دینی به کار رفته است، بعید نیست که ضرب المثلی که در این هامطرح است در اصل اشکانی بوده باشد. در هر حال به این اصطلاح فقط در این بخش از انجیل‌ها برمی‌خوریم، که از آن نمی‌توان به آسانی گذشت (۴۹).

ویدنگون (۵۰) با اشاره به آغاز کتاب عزرا، با این که اصل داستان را مربوط به هخامنشیان می‌داند، بر این باور است که این داستان به صورت ساختار نخستین خود در روزگار اشکانیان در بین‌النهرین متداول بوده است و در این جا بهودی‌ها با آن آشنا شده‌اند.

کتاب استر نیز بایستی در دوره اشکانی بر قالبی اشکانی ریخته شده بوده باشد. نشانه‌ای که نمی‌توان وجود آن را امری تصادفی انگاشت کمک زیادی به این برداشت می‌کند. در کتاب استر (۵۱)، که مربوط به دوره حشیراشا است، ایران دارای ۱۲۷ ولایت است. همان‌گونه که در جلد سوم کتاب (۵۲) دیدیم و کمی بالاتر در مجلد حاضر نشان داده خواهد شد که ساتراپی‌های دوره‌های هخامنشی و اشکانی بیشتر از حدود ۲۵ نبوده‌اند. ۱۲۷ ولایت کتاب استر بیشتر نشان از شهرها و یونیس‌های ایرانی و مهاجرنشین و گوناگون قلمرو فرمانروایی اشکانیان دارد که این دوره با استقلال نسبی اداره می‌شدند. در آغاز متن په‌نوی کارنامه اردشیر بابکان می‌خوانیم که ایران را در زمان اردوان پنجم ۲۴۰ کدخدای بود.

ظاهراً کتاب توبیت (۵۳) نیز عناصری اشکانی ایرانی را مانند دیو آتش، در خود پنهان دارد (۵۴).

ویدنگون (۵۵) تلمذنامه مینوی خرد را نیز متنی زروانی و باشناهمایی از روزگار اشکانیان می‌داند. (۵۶)، او برای نزدیک شدن به این برداشت بندهای ۵-۱۳ از فصل ۴۳ (۵۷) را بارزترین تکیه‌گاه می‌داند:

۱) پرسید دانا از مینوی خرد

۲) که اورمزد و امشاسپندان و بهشت خوش بوی و خرم را به چه بیشتر می‌توان از آن خویش کرد؟

۳) و امر من بدکار و دیوان را چه گونه می‌توان شکست داد و از دوزخ بی‌بها و تاریک چه گونه می‌توان رست؟

۴) مینوی خرد پاسخ داد:

۵) که اورمزد خدا و امشاسپندان و بهشت خوش بوی را از آن خویش کردن و امر من بدکار و دیوان را شکست دادن و از دوزخ تاریک بی‌بها رستن چنین ممکن است:

۶) وقتی که مینوی خرد را به پشتیبانی گیرند

۷) و مینوی خرسندی را مانند سلاح و زره و جوشن بر تن پوشند

۸) و مینوی راستی را همچون سپردارند

۹) و مینوی سبامداری را همچون گرز

۱۰) و نیروی کامل فکری را همچون کمان

۱۱) و مینوی رادی (= بخشندگی) را همچون تیر

۱۲) و مینوی پیمان را همچون نیزه





Ghirshman, R., Iran from the earliest times to the Islamic conquest, Baltimore, 1954;
 -- Monuments Piot, 1950, XLIV;
Henning, W. B., "A New Parthian Inscription", IRAS, 1953;
 -- Bulletin of the American Schools of Oriental and African Research (BSOAS), 1949-50, VIII;
 "Mitteliranisch", Handbuch der Orientalistik, Abt. I, Bd. 4, Leiden, 1958;
 -- "The Monuments and Inscriptions of Tang-e Sarvak", Asia Major, II; Herzfeld, B., Am Tor von Asien, Berlin, 1920;
Livshits, V. A. / Nikitin, A. B., "Parthian and Middle-Persian Documents from South Turkestan", Scythia to Siberia, 1994 (1995);
Minorsky, V., Bulletin of the American Schools of Oriental Research, 1946, XI, XII;
 -- "A Greek Crossing on the Oxus", BSOAS, 1967, XXX;
Morano, E., "Contributi all'interpretazione della lingua greco-partica dell'Eraclia di Seleucia", Proceedings of the First European Conference of Iranian Studies, Part I, Rome, 1990;
Moulton, J. H., Early Zoroastrianism, London, 1913;
Nyberg, H. S., Die Religionen des alten Iran, Osnabrück, 1966;
 -- The Pahlavi documents from Avroman, dans Le Monde oriental, t. XVII, 1923;
Rusenthal, F., Die aramäische Forschung seit Theodor Nöldeke's Veröffentlichungen, Leiden, 1939;
Rostovtzeff, M., Caravan Cities, Oxford, 1832;
 -- Dura-Europos and its Art, Oxford, 1938;
 -- "Dura and the Problem of Parthian Art", Yale Classical Studies, New Haven, 1935;
 -- The Social and Economic History of the Hellenistic World, Oxford, 1941;
 -- The Excavations at Dura Europos, ed. by P. V. C. Baur and M. J. Rostovtzeff, Spring 1928, New Haven, Yale University Press, 1929;
 The Excavations at Dura-Europos, ed. by P. V. C. Baur and M. J. Rostovtzeff, October 1928, April 1929, New Haven, Yale University Press, 1931;
 The Excavations at Dura-Europos, ed. by P. V. C. Baur and M. J. Rostovtzeff, A. R. Bellinger, November 1929, March 1930, New Haven, Yale University Press, 1932;



۱۳) و مینوی کوشش را همچون آبدست (= سلاح محافظ دست) دارند و مینوی تدبیر را پناه گیرند
 ۱۴) و به این به بهشت و دیدار ایزدان می توان آمد و از اهرمن بدکار و دوزخ بی بها می توان رست.
 از مآمل در واژه های سلاح، زره، حوشن، سپر، دگرز، کمان، تیر، نیزه و آبدست می تواند به نتیجه خوبی رسید.
 ویلینگتون چنین بر حورد و قبایلی را از آن جامعه ای می داند که در آن جنگجویی و دلاوری الگویی ایده آل است. ویلینگتون می نویسد، جالب توجه است که در متن املائی، واژه های دگرز به صورت پارسی «وزره» و ایمان به صورت ایمن می آیند. در این میان واژه های پارسی «اندروز» و «پندنامک» نیز شانه های تعیین کننده ای هستند.^{۱۵}

مآخذها:

پی نوشتها:

Agrawala, V. S., Catalogue of the Mathura Museum, (Jaina Tirthankaras and other miscellaneous figures), Journal of the Uttar Pradesh Historical Society, Lucknow, 1950, III;
Alföld, E., Rosenbaum, Das Kuchbuch der Römer, Zurich, 1970;
Altheim, E., Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter, Halle, 1947;
Altheim/Stiehl, Geschichte Mittelasiens im Altertum, Berlin, 1970;
Andraes, Hans I-II, Leipzig, 1908-1912;
Bartholomae, Chr., Zur Kenntnis der mitteliranischen Mundarten, 1927, IV;
Bauer, E., Armenien, Geschichte und Gegenwart, Luzern, 1977;
Bengston, H., "Alexander und die Eroberung des Perserreiches", Griechen und Perser, ed H. Bengston, Frankfurt, 1965;
 -- Bengston, H., "Die Bedeutung der Eingeborenenbevölkerung in den hellenistischen Oststaaten", Welt Als Geschichte, Frankfurt, 1951;
Benveniste, E., Journal Asiatique, 1030, CCXVII;
 -- Persian Religion according to the chief Greek texts, Paris, 1929;
 -- The Persian Religion according to the Chief Greek Texts, Paris, 1929;
Bidez & Cumont, Les mages hellénisés, Paris, 1938;
Cumont, F., Die Mysterien des Mithra, Leipzig-Berlin, 1923;
Derakhshani, J., Die Arier in den nablslischen Quellen des 3. und 2. Jahrhunderts v. Chr., Teheran, 1999;
Diakonoff, I / Livshits, V. A., Parthian Economic Documents from Nisa, London, 1976, 1977, 1979, CII, Part II, Vol. II, Plates I-III, Texts;
Diakonoff, M., Diakonoff, I., Livshic, V., Papers presented...at the XXIII International Congress of Orientalists, Iranian, Armenian, and Central Asian Studies, Moskau, 1954;
Duchesne-Guillemin, J., Ormazd et Abriman, Paris, 1954;
 Religion of ancient Iran, Bombay, 1973;
Dupont-Sommer, A., Les arameens, Paris, 1949; Ebeling, E., Die babylonische Fabel und ihre Bedeutung für die Literaturgeschichte, Leipzig, 1927;



The Excavations at Dura-Europos, ed. by P. V. C. Baur and M. J. Rostovtzeff, A. R. Bellinger, October 1930, March 1932, New Haven, Yale University Press, 1934;
 The Excavations at Dura Europos, ed. by P. V. C. Baur and M. J. Rostovtzeff, A. R. Bellinger, October 1932, March 1933, New Haven, Yale University Press, 1936;
 The Excavations at Dura-Europos, ed. 1933-1934, 1934-1935, New Haven, Yale University Press, 1939; The Excavations at Dura-Europos, 1935-1936, Part I, The Agora and Bazar, New Haven, Yale University Press, 1944; The Excavations at Dura-Europos, 1935-1936, Part II, The Necropolis, New Haven, Yale University Press, 1946;
 Rypka, J., *Iranische Literaturgeschichte*, Leipzig, 1959;
 Szyzycer, M., *Semirica*, Paris, 1955;
 Unvala, Manockji R., *BSO(AIS)*, 1923, II;
 Widengren, G., *Iranisch-semitische Kulturbegegnungen in parthischer Zeit*, Kln/Opladen, 1960;
 — *Die Religionen Irans*, Stuttgart, 1965;
 — *Hochgottglaube im alten Iran*, Upsala-Leipzig, 1938;
 — "Quelques rapports entre Juifs et Iraniens É l'epoque des Parthes", *Vetus Testamentum*, Leiden, 1957;
 — *Religionens värld*, Stockholm, 1953;
 — *Some Remarks on Riding Costume and Articles of Dress among Iranian Peoples in Antiquity*, Reprint from *Arctica*, *Studia Ethnographisch Upsaliensia*, XI, Upsala, 1956;
 — *Stand und Aufgaben der iranischen Religionsgeschichte*, Leiden, 1955;

امداد: مجلد سوم کتاب (رجبی) پرویز: هزاره های گمشده، تهران، ۱۳۶۲، ص ۴۰۰. بعداً در بخش آشنایی اسکندر در ادب فارسی، نشان دادیم که چگونگی نامداد و نهاد کهن ایرانی از این جوان خیم عازمی و ز سرته تر نشید و در عین حال او را گنجینه نامید این که نامی دو گروه فرجنگی در میان بوده است و بر نقش دو نیروی متضاد در ترون یک پلر این دو معلوم نیست، بدون تردید جانشان اسکندر نامه ها، اهم می توان از ادب ناشناخته دوره اشکانی به شمار آورد. همچنین که اسکندر گنجینه هم از آن همین دوره است، البته گشودن این بحث نیز جایی جداگانه می طلبد.

۲. Nahaqin.

۲ - Rypka, J., *Iranische Literaturgeschichte*, Leipzig, 1909, 76.

آهنگ نبشته بزرگ شاپور اول بر بدنه کعبه رو نشسته نشان می دهد که زبان های پارسی و یونانی حتی در نخستین شاهان دوره ساسانی بر اعشار خود را از دست نداده بوده اند. اصل سنگ نبشته ۳۵ سطر شاپور در ۳۵ سطر بر بدنه دیوار شرقی کعبه زر نشسته به پهلوی ساسانی آمده است. ترجمه پارسی این سنگ نبشته در ۳۰ سطر بر دیوار غربی و ترجمه یونانی آن در ۱۰ سطر بر دیوار جنوبی تکرار شده است. از قضا ترجمه ها که تفاوت های ناچیزی با متن اصلی دارند، در مقایسه با متن اصلی آسیب کمتری دیده اند. این نکته را می توان از نظر محتوای محدودی با سنگ نبشته داریوس در بیستون معاينه کرد. در هر حال اگر هم خود شاپور زبان های پارسی و یونانی را نمی دانسته است، وجود این ترجمه ها نشان از اهمیت این زبان ها در محفل های سیاسی روزگار او دارد. نوشته سنگ های شاهان اشکانی حدود ۱۰۰ سال به یونانی است که در نیمه دوم فرمانروایی آنها ساخته و در زمانه می شوند.

همانند آن که توان شاهان اشکانی با رومیان هم نشان می دهد که آن ها می توانستند با زبان لاتینی (ایتالیایی) آشنا بوده باشند. در گزارش تاریخ سیاسی دوره اشکانی دیدیم که برخی از شاهزادگان اشکانی برای مدتی بلند ناگزیر از اقامت در رم بوده اند و تربیت و فر هنگ رومی را پذیرفته بوده اند. به قول تارن (Cambridge Ancient History, 1924, 11, 174) بدون تردید برخی از بلندپایگان پارسی زبان یونانی را می دانسته اند و مورد سردار بزرگ اشکانی به لاتینی سخن می گفته است. تارن برای این برده است خود به پهلوانج (۲۰) که کرده است.

قرآنت باید آموزش زبان های یونانی و اسیان لاتینی را فقط مر، و نه به لایه سانی از اشراف و بلندپایگان دانست که امکان آموزشی و همچنین به سبب ساختار زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود نیاز به دانستن داشتند، و گرنه توده های مردم همچنان به شیوه



گذشته زندگی می کردند. نکته

Rostovtzeff, M., *The Social and Economic History of the Hellenistic World*, Oxford, 1927, 257-261.
 V - Tacitus, 17.
 A - Dupont Sommer, A., *Les armens*, Paris, 1929, 11-12.
 ۱۲۹, ۷۷ ff., Rosenthal, F., *Die aramaische Forschung seit Theodor Nöldeke*, Veröffentlichungen, Leiden.

در جایی دیگر از جی. بریز، ضرورت مسأله ورود واژه های پیگانه به زبان فارسی، از حاشیه بریز سهریادی، بهران، ۱۳۸۰، انتشارات توس، ص ۲۹۲ نیز گفته ام، حرف نظر از نقش دین، هنوز علت ورود واژه های ساسانی (عربی به زبان فارسی بررسی دقیق نشده است. کافی نیست که بگوییم که عرب ها آمدند و زبان خود را بر ما تحمیل کردند. علت انتقال پس از حدیثان فارسی در روزی زبان از زبان عربی را باید در رویدادهای فرهنگی پیش از اسلام، از دوره هخامنشی به بعد جست. در جلی دیگر نیز مرا با نلدکه می باگوئیم دین از قومی دیگر می درنگ از زبان واژه این قوم را به زبان خود داده باشد. در حقیقت ورود واژه های ساسانی به زبان فارسی از پیش از اسلام آغاز شده است و به هنگام آمدن اسلام به ایران راه ورود واژه های بیشتر تقریباً هموار بوده است. البته با اسلامی شدن ایران، بافتش دین در میان مردم روزمره بودن امور دینی و مخصوصاً نعمت بسیار بزرگ قرآن، ورود واژه استانی انگلیسی تندتر و غیر قابل قیاس مالم را باستان یافته است.

۱۳ برای نمونه نگاه

Widerspruch, G., *Iranisch-sarmatische Kulturbegegnung*, 26 ff., 189 ff.

آنحضرت در این که این نکته ها خط از نمی هستند یا یاری اتفاق نظر وجود ندارد است.

نکته

A. B., Panjvan Henning, W. B., *Mitteliranisch*, Handbuch der Orientalistik, Abt. 1, from South Turkestan, Berlin, 1928, 20-23; Livshits, V. A., *Nikolai, to Siberia*, 1924 (1925), 311-318, and *Middle-Parthian Documents from Iran, Armenia, 12 - Diakonoff, M., Diakonoff, I., Uvshin, V., Papers presented at Moscow, 1927, 11-1-VI Strycew, M., the XXIV International Congress of Orientalists, Paris, 1955, 60 9-11 Diakonoff, I., Livshits, V. A., Parthian and Central-Asian Studies, I Economic Documents from Nisa, London, 1976, 1977, 1979, CII, Somikava, *Arabic Antiquity*, 1924, Part II, Vol. II, Plates 1-3, Texts, 1-11 (Harmatta, J., *Middle Ages*, XXIX/119-120, and the Rise of the Parthian Writing System', 12 - Henning, W. B., *Mitteliranisch*, Handbuch der Orientalistik, Abt. 1, Rd. 4, Leiden, 1928, 27.
 13 Nyberg, H. S., *The Parthian Documents from Avroman*, I in Encyclopaedia Monde Oriental, 1922, XXV/11-12 (Herzfeld, C., *Pakistan*, Berlin,*



1929, 261-262; Henning, W. B., *Mitteliranisch*, Handbuch der Orientalistik, Abt. 1, Bd. 4, Leiden, 1928, 27.
 14 Herzfeld, E., *Am Tor von Asien*, Berlin, 1927.

۱۵ نلدکه نقلی: احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش زلفه آموز گلزار، تهران، ۱۳۷۷، ۷۷.

۱۶ ظاهر آن کوتاهی هایی که برای ترجمه متن پارسی به عمل آمده است نتیجه ای گرفته نشده است. مارکوارت دو نامه ای که هر مستفاد نوشته است ترجمه متن یونانی پاپیروس را آورده است، چون ترجمه آلمانی مارکوارت خود را به سبب تحت اللفظی بودن آلمانی است. ترجمه آن به فارسی بخش غرض خود بود. این ترجمه در پاپیروس شماره ۷۱ کتاب هر سفند آمده است.

Herzfeld, E., *Am Tor von Asien*, Berlin, 1927.

۱۷ درباره دیگر نوشته های کوچک و بزرگ نلدکه اشکانی نگاه

Henning, W. B., *Mitteliranisch*, Handbuch der Orientalistik, Abt. 1, Bd. 4, Leiden, 1928, 20-23.

۱۸ از ایرانین نقلی. همان جا همان گونه که عادت تو بود، با اختصاری آوردند به این بسته ها اشاره کرده است. یادش گرامی باد.

19 Morano, E., *Contributo al'etimologia delle lingue greco parsa del'Etade di Seleucia*, Proceedings of the First European Conference of Iranian Studies, Page 228-238.

۲۰ تفضلی مانیکه بر ششمین اردوان چهارم را آخرین شاه اشکانی می داند، من جز کم اهمیت بودن یادشاه اردوان چهارم در این قطع کننده ای برای حذف نواز قهرت شاهان اشکانی نمی بینم، اگر که اعمی مملکت می بود می توانستم همه شاهان پس از خسرو پرویز را از فهرست شاهان ساسانی شریف کنم!

۲۱ از تاریخ ایران، از سلوکیان تا ساسانیان، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده سی. آرنو بی. ترجمه حیرت آهوش، تهران، ۱۳۶۸، ۱۹۹(۱)۳: بود.

Asa Major, Göttschman, B., *Museums der Phil.*, 1920, XLV/11-12; Henning, W. B., *Mitteliranisch*, Handbuch der Orientalistik, Abt. 1, Bd. 4, Leiden, 1928, 27.

۲۲ Henning, W. B., *Mitteliranisch*, Handbuch der Orientalistik, Abt. 1, Bd. 4, Leiden, 1928, 27.

۲۳ نیایف حاکمی، رجعتی و ساسانی، رساله سنگا نگار، لاخ، نوآور (در ادامه سلسله مقالات پژوهشی) تهران، ۱۳۷۳، فصلی، همان جا، ۷۸.

۲۴ Henning, W. B., *Mitteliranisch*, Handbuch der Orientalistik, Abt. 1, Bd. 4, Leiden, 1928, 27.

۲۵ Henning, W. B., *Mitteliranisch*, Handbuch der Orientalistik, Abt. 1, Bd. 4, Leiden, 1928, 27.

۲۶ برای نمونه نگاه: گوشتی، تاریخ ایران و مملکت همجواری، ۶۷.

۲۷ یاد است که گوشتی در کتاب ۱۹۱۱ (پومپوس ترگوس (Pompeius Trogus) نوشته کرده است که می نویسد: زبانان رومی است میان مادی و سکاکی و در واقع آریه ای از این دو است.

۲۸ زبان های غربی ایران از دیرباز به دو گروه عسده تقسیم می شوند: شاخه جنوب غربی، زبان مردم باس (آنزس) و شاخه شمال غربی، به عنوان زبان پارت که عصر از زبان ماد است و زبان دیگر بخش های ایران جو فارسی.

۲۹ جالب است که زبان پارسی زبان مادری اشکانیان نبود. قوم دانه پارسی آریه ای که اشکانیان از میان آنان برخاستند، پس از مرگ ژنر شدن به قلمر و پارت ها از زبان پارت ها را که خویشاوند نزدیک زبانشان بود پذیرفتند و زبان خود را به کنار نهادند. به قیاس می توان به مردم ناین یادداشت و دیگر جاهای ایران اشاره کرد که پس از گردیدن تهران برای سکونت به نتیجه نهایی سخن می گویند و به مرور زبان مادری خود را از یاد می برند اینهاست که در این جا از زبان و فرهنگ به تساهل زبان نامیده می شود. البته در دیگر گونی زبان بومی ها عوامل دیگری هم می تواند نقش داشته باشند که ما ما از آنها آشنایی نداریم.

۳۰ یاد است (پارت) و پاس در اصل هر دو از یک ریشه اند که به دو قوم بزرگ از این اطلاق شده اند نگاه.

Demétrichski, J., *Die Arer in den iranischen Quellen des 7. und 8. J.*



Jahtausende v.Chr., Teheran, 1999, 196 ff...

در کتاب گرانمایه درخشانی به نشانه‌های فروانی دربارهٔ تبار ایرانیان امروزی می‌نویسد. اگر هم برخی از این نشانه‌ها هنوز شناخته‌نشده قابل تأمل و جناب توجه هستند. در هر حال درخشانی راه‌های نزدیک شدن به هزاره‌های گذشته را به خوبی و با موفقیت ترین وجه ممکن نشان داده است. من به نام کسی که منسوب به ایران شناسی است به این اثر گرانمایه ارجحی بسیار می‌نهم. اگر هم عنوان نقلی شود آن را از نخستین کارهای حادی ایرانیان در زمینهٔ ایران شناسی می‌دانم. دست مریزاد!

Hünning, W. B., "Mitteliranisch", Handbuch der Orientalistik, Abt. 1, Bd. 2, Leiden, 1908, 58 ff...

۳۰ صرف نظر از این که اگر کوشش‌های خستگی ناپذیر ایران شناسان غربی می‌بودند تاکنون هیچ کدام از یادگارهای این خط خوانده نشده بود. در کتاب‌های اخیر از یک ایران شناسی یهودی دان آمدن ایرانی در بارهٔ مراسم آئین ایران باستان نوشته شده است. در اشاره به نوشته‌های یهودی، جابه‌جا توضیح داده می‌شود که «هنوز خوانده نشده است» یعنی که هنوز بر ایمان اورتگاری باک‌راندند و نخواهند. من به این مسأله در جلد نخست به تفصیل اشاره کرده‌ام و نوشته‌ام که مثلاً هنوز ترجمه‌ای از کتاب بسیار مهم دینکرد به زبان فارسی وجود ندارد و هنوز یهودی‌دان‌های ایران نگفته‌اند که برای ترجمهٔ دینکرد چرایی نیست و آن دست می‌کنند. بها چند روز پس از انتشار مجلد نخست هزاره‌های گذشته، یکی از یهودی‌دان‌ها از مطرح کردن این موضوع گله کرد.

۳۱ تاریخ کیش زرتشت، پس از اسکندر، گجسته، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران، ۱۳۷۵

۳۲ پیداست که هم یونان و هم خاتم پوس که قنار خیال‌بانی شده‌اند در میان ایرانیان امروز، که پس از ۱۴۰۰ سال با نالی که ما زمان عربی زندگی تنگانی داشته‌اند، هنوز به زحمت می‌توان کسی را یافت که به عربی سخن بگوید!

۳۳ نکته به هنگام اشاره به این گونه از رویدادها مورخ باید هتیار باشد که رویدادی می‌تواند تنها یک بار و تحت شرایطی خاص رخ داده باشد و نتیجه دربارهٔ مطلب مطرح حتماً بیاسی مهم نبوده باشد. دربارهٔ آفتاب باستانی نیز همین گونه است. برای نمونه، نباید از طرح و نقش استثنایی جناسی که تنها یک نمونه آن در دست است، مثلاً چنین برداشت کرد که در دورهٔ مساحت جام یکی از شاهان ایرانی شکست‌ناپذیر است که سازندهٔ جام در حال و هوایی ویژه به نقش آفرینی پرداخته بوده باشد.

۳۴ گو تشبیه تاریخ ایران و ممالک همجوار، ۴۲

۳۵ کتاب، باز شاهر، احسان، منشورگفتار، تاریخ ایران، از سلوکیان تا فروپاشی نوبل ساسانیان، پژوهش دانشگاه کمبریج، که آورندهٔ جی. ا. بویل، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۶۸، ۲۸۸(۱)

۳۶ در بخش هنر دورهٔ اشکانی یک بار دیگر به این مسأله باز خواهیم گفت.

۳۷ نک: پرویز رحیمی، صورت مسألهٔ ورود واژه‌های بیگانه به فارسی، از جامعهٔ پرویز شهریاری، تهران، ۱۳۸۰

۳۸ البته نه بدان معنا که شی‌های موجود امروزی کاملاً اشکانی هستند. رد دست ساسانیان در جابه‌جایی اوستای متأخر به چشم می‌خورد.

۳۹ کتاب ششم دینکرد.

۴۰ در جلد نخست این کتاب، هزاره‌های گذشته، امروزه زرتشت و اوستا، تهران،



۱۳۸۰ به تفصیل به تاریخ تلویزیون اوستا پرداختیم. در این جایگاه می‌توان گفت که به جلد نخست دست‌رسی ندارند ضروری است که هنوز نشده‌ای از وجود اوستای مکتوب در دورهٔ اشکانی به دست نیامده است. به طور کلی اوستا در ایران باستان به طور شفاهی حفظ می‌شد و سینه به سینه به آیندگان انتقال می‌یافت. برای نمونه، اطمینان داریم که گات‌ها که مربوط به خود زرتشت است تنها به طور شفاهی به دورهٔ اشکانی و سپس ساسانی رسیده است. اوستای موجود که از سدهٔ آخری است و کهن ترین نسخهٔ آن در هندوستان به دست آمده، بخشی کوچکی است از اوستای منهدم شده ساسانی که به شمار واژه‌های تپیش، لغات دور، و غیره است. در دست شده بوده است. از این بحث ۱۰۰ ساله که اوستا از چه تاریخی صورت مکتوب پیدا کرده و نخستین بار به چه خطی نوشته شده است. دیگر شاید هرگز نتوان نتیجه‌ای گرفت. سنت روایت شفاهی در ایران باستان سبب شده است که ردیابی مطلبی بر جای نماند. از این رو، به زخم پیشرفت بسیار در اوستان‌شناسی، هنوز تردیدهای زیادی برای تعیین تاریخ دقیق وجود دارد. نکته دیگر این که در تعریف اوستا این که چه چیزی، اوستا نامیده می‌شود نیز میان اوستا شناسان اختلاف است. ما تنها گات‌های زرتشت یا نامبر را اوستای خوانیم و دیگر بخش‌ها را که به اوستای متأخر معروف است کتاب‌های دینی در پیوند با آئین زرتشت می‌دانیم.

۴۱ پرویز شهریاری، متن اصلی یادگار زرتشت در زبان پارسی می‌دانند که به شعر سروده شده بوده است.

۴۲ آگاهی بیشتر نک: صفی‌دین‌الله، چهارشنبه‌سرای در ایران، تهران، ۱۳۷۸، ۲۳۴ به بعد.

۴۳ Widengren, G., Iranisch-semitische Kulturbegegnung, 35.

۴۴ Ebeling, E., Die babylonische Fabel und ihre Bedeutung für die Zur Kenntnis der Literaturgeschichte, Leipzig, 1917; Boverius, E., Journal Asiatique, 1911, W 22 f.; Henning, Bulletin of the School of Oriental and African Research (BSOAS), Middle Eastern Studies, 1949-50, VII(1), 1-14; Widengren, G., Iranisch-semitische Kulturbegegnung, 36.

۴۵ Widengren, G., Iranisch-semitische Kulturbegegnung, 37.

۴۶ Widengren, G., Iranisch-semitische Kulturbegegnung, 37.

۴۷ همانجا.

۴۸ همانجا.

۴۹ همانجا.

۵۰ همانجا.

۵۱ همانجا.

۵۲ همانجا.

۵۳ همانجا.

۵۴ همانجا.

۵۵ همانجا.